

از : دکتر سیدعلی محدث اردبیلی
دانشیار روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تبریز

بررسی طلاق

از لحاظ روانشناسی روی بچه‌ها

هر چند که از نقطه نظر روانشناسی طلاق برای همه ، خصوصاً برای بچه چیز بد و بی معنی می باشد و مدت‌هاست که نتایج شوم آنرا تشریح کرده اند اما با وجود این ، امروزه بسیاری از محققین معتقدند ، طلاق تا اندازه ای ضررش کمتر از آنست که بچه را در آتسفری از کشمکش ، مبارزه و رقابت دائمی بزرگه کنند . در نتیجه زود خورد ، محبتی که فطرتاً بچه به هر يك از والدین داشت از بین رفته و جای خود را به خصومت و بدبینی می دهد و اغلب اوقات یکنوع بی-علاقگی و بی تفاوتی عاطفی نتیجه می شود که به شدت تمام رشدش را تهدید می- نماید و ضمناً حس نوع دوستی را در او می کشد .

عده ای از محققان نتایج کشمکش های والدین را روی روان بچه روشن ساخته اند . مطمئن ترین بررسی و تحقیقی که می توان به آن توسل جست اینست که این زود خورد ها در جلو چشم بچه باعث بوجود آمدن جوانان مجرم و اختلالی چند در شخصیت آنان می گردد . چیزی که اصلاً نمی توان تعجب نمود اینست که والدینی که در برابر بچه ها به بگو و مگو پرداخته و عدم تفاهم خود را بروز دهند اثرات آن در روحیه بچه ها مشاهده شده و آنان در جوانی و بزرگسالی افراد پر خاشاک و متخاصم خواهند شد و این موضوع چنان که قبلاً هم گفتیم نظم روانی بچه را خراب کرده و احساس ایمنی اش را مغشوش می سازد . کودک در ارزش خود شك نموده و از احساس حقارت و عدم پذیرش رنج می برد . همچنین عمل همانند سازی خراب گشته و این امر تهدیدی برای آینده اش به حساب می آید .

بالاخره تصویری که برای خود از ناشوئی و روابط بین زن و شوهر ترسیم می کند بطور کلی بر هم زده می شود ؛ و احتمالاً یکی از دلایلی است که در این خانواده ها طلاق ارثی است . اگر عدم تفاهم بین والدین شرایط کاملاً

بدی برای رشد بچه ایجاد می کند ، با وجود این بهتر است یادآور شویم که لاقط در اغلب موارد طلاق راه حل مناسبی نمی باشد زیرا این عمل بچه را از تأثیر و نفوذ ضروری پدر یا مادر محروم می سازد ، خیلی نادرست خواهد بود فکر کنیم که او هیچ احساس مثبت و قابل ارزشی از لحاظ روانی نسبت به پدر یا مادری که ناگهان از او جدا می گردد نکند .

بعلاوه طلاق بقدری برای بچه سخت است وقتی که بدون توجه به رشد و منافع بخصوص اش به مرحله عمل درمی آید و یا این جدائی بعد از يك دوره طولانی اختلاف که بچه از آن به شدت زیان دیده وقوع می یابد یا اینکه در مورد طلاق ، بچه در برابر عمل انجام شده بدون هیچ نوع آمادگی قبلی و مانند کاری که اصولاً به او مربوط نیست واقع می شود . در این مواقع جز به واکنش های کم و بیش آشفته نمی تواند جواب گوید و اگر او در این حالت برای پر کردن خلاء یا برای اینکه از هر هیجان و اضطرابی دور دارند در پانسیون قرار دهند بچه فقط والدین خود را از دست نمی دهد بلکه در يك لحظه قادر عادی و تمام افرادی که برایش عزیز بودند از دست می دهد و کاملاً سردرگم شده ، احساس می کند که کسی به او تعلق ندارد . در چنین حالاتی والدینی هستند که از راندمان تحصیلی و از مشکلات رفتارهای کودکانشان تعجب می کنند . اما راه عاقلانه اینست که موضوع به شرح ذیل خاتمه پذیرد بدین معنی :

لازمست به آرامی برای بچه آنچه که دارد اتفاق می افتد توضیح دهند او را با محبت درباره تصمیماتی که گرفته اند آگاه ساخته ، مخصوصاً از این موضوع مهم با خبرش سازند که دیگر همدیگر را دوست نداشته و نمی خواهند باهم زندگی کنند لکن هر کدام به محبت کردن نسبت به او ادامه خواهند داد . دوستاش داشته و بیش از پیش به او علاقه مند خواهند شد درست است که این اقدام را ساده - لوحانه حتی ظالمانه خواهد یافت ، مع الوصف این کار بی اندازه کمتر ظالمانه است از اینکه این موضوع را درسکوت گذرانده و او را در برابر وحشتناکترین تصادفات قرار دهند و یا اینکه بچه حقیقت را از دهان شخص ثالث یا از رفقای مدرسه اش بشنود . می توان از خود سؤال نمود در حالت اخیر اعتمادش نسبت به والدین کمتر نخواهد شد ؟ و بخصوص کسی که او را برای خود برداشته است ! چنین مسئله ای حیاتی و مهم برای طفل باید به طریق خیلی روشن و قابل قبول مطرح شود بچه باید بتواند احساساتش را بیان کند . بدون بیان احساسات خود را طرد شده یا از کارخانوادگی حذف شده ، احساس خواهد

کرد. بزرگسالان لازمست بدانند که این جدائی بیش از خودشان در وهلهٔ اول به بچه مربوط است. لکن بسیار بجا خواهد بود تا کید کنیم به اینکه از روی اجبار هم که شده هر کسی (در صورت طلاق و از هم جدا شدن) بقدر امکان سعی نماید تا دل پدر یا مادری مخصوص به خود را حفظ کند. پدران و مادرانی که از یکدیگر جدا شده اند فراموش می نمایند که يك پدر فقط آقا نیست که گاه گاهی با بچه به سینما می رود و يك مادر باز غیر از آنست که بچه را نوازش کرده و او را نترساند و با او بکونج اتفاق می افتد که هر يك سعی می کنند تا بر علیه دیگری به بچه وابسته گشته و با او بکونج اتحاد حاصل نماید، این امر چیز بدی است زیرا که بچه در مبارزه بین والدین به يك سلاح مبدل می گردد. بعضی وقتها نیز نترس و لوس کردنشان را مانند کفاره گناه والدین تلقی می کند. به دلیل اشتباهی که در حفظ نکردن کادر خانوادگی که او نیاز مبرم داشت مرتکب شده اند.

بدون شك مسئله بزرگی که در اکثر حالات به آن برخورد می کنند این است که حتی والدین بعد از طلاق هم باید پدر و مادر باقی بمانند و بین آنها اتحادی از نقطه نظر تربیتی حفظ گردد، در غیر این صورت انتخاب کردن برای بچه مشکل خواهد بود. در مورد ازدواج مجدد پدر یا مادر بحث نخواهیم کرد - همین قدر یاد آور شویم که این اقدام احساسات بچه را تحریک نموده و اغلب مشکلات جدیدی را مطرح می سازد در هر صورت طفل از پدر یا مادر تازه وارد از نقطه نظر روانی و تربیتی صفاتی تا اندازه ای استثنائی انتظار دارد. لکن می خواهیم روی نکتهٔ آخری تأکید نمائیم که به وسیلهٔ هافتر (Haffter) خاطر نشان شده، یعنی در موقع طلاق اغلب اتفاق می افتد که بچه ها بین دو همسر جدا شده تقسیم گردند. روان شناس در این اقدام به حل مشکلات کمک کرده و اغلب وقتی که يك عده بچه های مساوی وجود دارند گروه را بر حسب علم الحساب به دو قسمت مساوی تقسیم می کند. برای مثال هر يك از والدین برای خود يك بچه برمی دارد مانند اینکه ثروت مادی را تقسیم کنند. سابق بر این بر طبق جنس تقسیم می کردند، یعنی اینکه پسرها نیازی به مادرشان ندارند و یا دختران می توانند از پدرشان صرف نظر نمایند. باز سابق تر کوچکترها به مادر و بزرگترها به پدر سپرده می شدند.

اما در این تقسیمات عجیب و غریب به این امر توجه نمی کردند که در گروه از هم پاشیده آنچه که با ارزش تر باقی می ماند بچه ها می باشند که والدین نتوانسته اند در بطن این گروه استحکام خانوادگی را محترم شمارند. به جای خراب نمودن اتحاد کامل خانواده آیا بهتر نخواهد بود از بچه هایی که بار آور-

ترین نهال زندگی خانوادگی محسوب می‌شوند مواظبت نمایم، ازهم پاشیدن خانواده به هنگام طلاق طبیعتاً بطور خیلی محسوس مشکلات بچه را بزرگ می‌نماید و احساسات سردرگمی، محرومیت و طردشدگی را اضافه می‌کند.

برای مثال دخترکی که به مادرش سپرده شده با طلاق تنها پدرش را از دست نداده بلکه دوتا از برادرهایش را که به پدرش سپرده می‌شوند از دست می‌دهد و آنها را نخواهد دید مگر گاه گاهی چون آنها با پدرشان سکنی می‌گزینند به آنان حسادت می‌ورزد و چنین احساس می‌کند که گویا آنها مادرش را هم می‌خواهند از دستش بگیرند. ولی اگر آنان را با همدیگر می‌گذاشتند، بطور عادی مانند برادر و خواهر به زندگی خود ادامه می‌دادند و در برابر محرومیت‌هایی که نصیبشان شده در تازدم خلاء ایجاد شده را پرمی‌کردند.

نگاهداشتن بچه‌ها با همدیگر یک فاکتور ایمنی و ثبات و استقرار برای آنها نیست که والدینشان ازهم جدا شده‌اند، این نگاهداشتن برای آنان یک زندگی خیلی عادی و تا اندازه‌ای ارائه تجارب خانوادگی می‌باشد.

روشن است که راه حل خوبی در امر طلاق وجود ندارد و همیشه این اقدام پدر و مادر چیزی به دانشانه عدم پذیرش بچه است. بدون شك بعضی‌ها به‌ما اعتراض خواهند کرد که خیلی از بچه‌ها این وضع اسف‌انگیز را دیده و موفق می‌گردند تا خود را کاملاً به آن سازگار سازند. باید دانست که بسیاری از کودکان نیروی سازگاری و مقاومتشان در برابر ناراحتی‌ها زیاد است؛ باعث تعجب و شگفتی افراد دیگری گردند اما خیلی‌ها هم هستند که از این موضوع سخت ناراحت شده و در مواجهه با مشکلات به‌عالم تخیل پناه می‌برند.

بررسی درباره بچه‌های زیادی که از والدینشان جدا شده‌اند و تماس با عده‌ای از بزرگسالان که این وضع را می‌شناسند ما را راهنمایی می‌کند تا این موضوع را از لحاظ روانی و تربیتی مورد توجه قرار بدهیم.

اصولاً با جدا شدن والدین از یکدیگر سازگاری کودک از جهتی ناقص بوده و بچه همیشه از آینده می‌ترسد و اضطراب و نگرانی از خصوصیات این نوع اطفال است، ضمناً قدرت مقابله با حوادث و مشکلات را نداشته و از لحاظ رشد عاطفی و ذهن و اجتماعی عقب می‌مانند از همه مهمتر جدائی مانع شکوفائی شخصیت‌شان می‌گردد. پس بر والدین دل‌آگاه و دلسوز است، قبل از آنکه بچه‌ای به دنیا آورند بایستی سعی نمایند ناراحتی‌های ناشی شده از طلاق را به‌خاطر آورند.